

وقتی اذان مغرب  
پیچد در خیابان  
در من شکفت باغی  
باغی به نام قرآن  
رفتم وضو گرفتم  
در حوض توی مسجد  
شد سینه ام پر از گل  
از رنگ و بوی مسجد  
باغی ز سبزه و گل  
در چشم خود نشاندم  
من در صف جماعت  
رفتم نماز خواندم  
وقتی به خانه رفتم  
دیدم که مثل یاسم  
بوی گلاب می داد  
هم دست و هم لباسم